چیرِگیِ ساخت‌فرمانی/مکینگی (Machenschaft) بر روزگارِ هوشِ دست‌ساز (AI)

خوانشی هستی‌پژوهانه از بایترگه‌ی مارتین هایدگر



یوسف بشارتی[1]

تهران، تیرماه ۱۴۰۵

https://orcid.org/
0009-0005-0639-7373
Preview public record

@BESHARATIYOUSEF

چکیده

هوشِ دست‌ساز در روزگار کنونی دیگر تنها یک افزارِ فنی یا فرآوردهٔ مهندسی نیست، بلکه به یکی از بنیادین‌ترین نیروهای سامان‌دهندهٔ جهانِ نو(مدرن) بدل شده است. بیشترِ گفتارهای رایج دربارهٔ این پدیدار، پیرامونِ هنجارها، کژراهگیِ رویه‌ها، پاسداریِ داده‌ها یا پیامدهای دارایی‌شناختی می‌گردند. با این‌همه، این‌گونه واکاوی‌ها — حتی در ژرف‌ترین ریختِ خود — بیشتر در سطحِ باشندگان (Seiendes) می‌مانند و کمتر به پرسش از سرشتِ هستی‌پژوهانهٔ این دگرگونی نزدیک می‌شوند.

این نوشتار بر آن است که با بازخوانیِ نبشتهٔ دیریابِ بایترگه [2](Beiträge zur Philosophie (Vom Ereignis)) نوشتهٔ مارتین هایدگر، هوشِ دست‌ساز را همچون نمودِ فرجامینِ چیرگیِ «ساخت‌فرمانی/مکینگی» (Machenschaft) دریابد.

ساخت‌فرمانی/مکینگی نزد هایدگر نامِ آن چرخشِ بنیادین در سرگذشتِ باخترزمین است که در آن بودنِ (Sein) هر چیز تنها از رهگذرِ ساخت‌پذیری، سنجش‌پذیری، دستکاری‌پذیری و شمارش‌پذیریِ آن فهمیده می‌شود. در چنین روزگاری، جهان دیگر جایگاهِ آشکارگیِ راز نیست؛ بلکه به انباره‌ای از داده‌های پردازش‌پذیر فروکاسته می‌شود.

این نوشتار، با تکیه بر خوانشِ ریچارد پولت (Polt, 2006) و دانیلا والگا-نویو (Vallega-Neu, 2003) از بخش‌های میانیِ بایترگه، و نیز با هم‌سنجیِ آن با نقدِ توبیاس کالینن بر هوشِ دست‌ساز (Kallinen, 2021)، نشان می‌دهد که هوشِ دست‌ساز، داده‌های کلان و سامانه‌های پیش‌بینی‌گر، چیرگیِ «رایانش‌پذیری» (Rechenhaftigkeit) و «امرِ غول‌آسا» (das Riesige) را به گونه‌ای بی‌سابقه به انجام رسانده‌اند. برآیندِ این چیرگی، بسته‌شدنِ افقِ شگفتی، کم‌رنگ‌شدنِ راز، و ژرف‌ترشدنِ فراموشیِ بودن (Seinsvergessenheit) است. بر پایهٔ این خوانش، رویاروییِ راستین با هوشِ دست‌ساز، از راهِ چرخشی در اندیشه و روی‌آوردن به درنگش (Besinnung) شدنی است، نه از رهگذرِ دشمنی با فن‌ورزی و یا از رهگذرِ آیین‌نامه‌های هنجاریِ درون‌فن‌ورزانه ؛ چرخشی که شاید آدمی را برای «آغازی دیگر» (der andere Anfang) آماده سازد.

واژگانِ کلیدی: هوشِ دست‌ساز، ساخت‌فرمانی/مکینگی، رخداد، وانهشِ بوش، رایانش‌پذیری، داده‌های کلان، بایترگه.

---

[1]. پژوهش گر و برگرداننده کارهای مارتین هایدگر

[2]. برگردان شده به پارسی:" انبازها به فیلوسوفی از اِرآیگنیس» ، بشارتی، یوسف

۱. پیش‌درآمد و طرحِ پرسش

در کمتر از یک دهه، هوشِ دست‌ساز از یک زمینهٔ پژوهشیِ ویژه به نیرویی جهان‌سامان بدل شده است. از زبان و هنر گرفته تا درمانگری، جنگ‌ورزی، آموزش، بازارهای دارایی و حتی زیستِ روزمره، کمتر سپهری را می‌توان یافت که از چیرگیِ این فن‌ورزی برکنار مانده باشد. این همه‌گیری تنها نشانِ پیشرفتِ افزارها نیست؛ نشانهٔ دگرگونی در **شیوهٔ آشکارشدنِ جهان برای آدمی** است.

پرسشِ بنیادین این نیست که آیا ماشین روزی خودآگاه می‌شود یا نه؛ همچنین تنها این نیست که آیا هوشِ دست‌ساز می‌تواند زیان‌بار یا سودمند باشد. این‌ها همگی پرسش‌هایی در قلمروِ باشندگان (Seiendes) هستند. پرسشِ ژرف‌تر این است: هوشِ دست‌ساز چه پیوندی با سرنوشتِ دیرینه‌سالِ آشکارگیِ هستی دارد؟ آیا این فن‌ورزی رخدادی نوظهور در دلِ تاریخِ اندیشه است، یا نمودِ فرجامینِ راهی است که از دیرباز پیموده می‌شد؟

در اینجا اندیشهٔ واپسینِ مارتین هایدگر اهمیتی ویژه می‌یابد. هایدگر در سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸، در دست‌نبشتهٔ «انباز ها به فیلوسوفی از اِرآیگنیس»، به توصیفِ روزگاری پرداخت که در آن همه‌چیز در افقِ ساختن، برنامه‌ریزی، مهار و سنجش فهمیده می‌شود. او این روزگار را « ساخت‌فرمانی/مکینگی» (Machenschaft) نامید. این نام‌گذاری تنها اشاره به کارخانه یا فن‌شناسی ندارد؛ بلکه به شیوه‌ای از آشکارگی اشاره می‌کند که در آن راستیِ هر چیز به شدنیِ کنترل‌پذیریِ آن فروکاسته می‌شود.

از این چشم‌انداز، هوشِ دست‌ساز رخدادی جدا از سرگذشتِ اندیشهٔ باخترزمین نیست، بلکه برآمدِ چم‌مندِ همان دیرینگی است؛ سرگذشتی که با چیرگیِ ایده (Idea) نزدِ افلاطون آغاز شد، در دورانِ نو با سوژه‌باوریِ دکارتی ژرف‌تر شد، در جهان‌بینیِ ارادهٔ معطوف به توانِ نیچه‌ای اوج گرفت، و اکنون در سامانه‌های داده‌محور به فرجامی تازه رسیده است.

۲. استخوان‌بندیِ نگرشی: ریشه‌های ساخت‌فرمانی/مکینگی در «انبازها ... «

۲.۱. ساخت‌فرمانی/مکینگی چیست؟

در کاربردِ روزمرهٔ زبانِ آلمانی، واژهٔ *Machenschaft* بارِ معناییِ بدخیم دارد و به معنایِ دسیسه یا ساخت‌وپاخت می‌آید. اما هایدگر این واژه را از ریشهٔ *machen* (ساختن) بیرون می‌کشد و آن را به یکی از بنیادین‌ترین نام‌های سرگذشتِ متافیزیک بدل می‌سازد. به‌گفتهٔ ریچارد پولت، ساخت‌فرمانی نزدِ هایدگر بیش از هر چیز به معنایِ سلطه‌ای است که خود را در پوششِ کارآیی و برنامه‌پذیری پنهان می‌کند (Polt, 2006). ساخت‌فرمانی نامِ روزگاری است که در آن:

- هر چیز باید ساختنی باشد؛
- هر چیز باید سنجش‌پذیر باشد؛
- هر چیز باید پیش‌بینی‌پذیر باشد؛

- هر چیز باید در تارِ محاسبه جای گیرد.

در چنین افقی، ارزشِ هر چیز، از آن‌روست که چگونه می‌تواند به‌کار گرفته شود نه از آن‌رو که هست. هایدگر در بندهای گوناگونِ «انبازها... « نشان می‌دهد که ساخت‌فرمانی/مکینگی تنها یک ویژگیِ فرهنگی نیست؛ بلکه نحوه‌ای از پنهان‌شدنِ هستی است. این همان چیزی است که او «وانهشِ بوش» (Seinsverlassenheit) می‌نامد.

۲.۲. ساخت‌فرمانی/مکینگی و وانهشِ بوش

وانهشِ بوش بدان معناست که باشندگان هنوز حضور دارند، اما بودن دیگر خود را در آن‌ها نمی‌گشاید. جهان پر از چیزهاست، اما تهی از راز است. حضور هست، اما گشودگی نیست. در روزگارِ ساخت‌فرمانی/مکینگی، جهان به کارگاه بدل می‌شود. هر چیز یا مایهٔ خام است، یا افزار، یا داده. این همان وضعیتِ بنیادینِ جهانِ رقمی است. در این جهان:

- آدمی ----> نمایه
- گفتار ----> داده
- سوژه ----> الگو
- سرگذشت ----> بایگانیِ پردازش‌پذیر

این دگرگونی تنها فنی نیست؛

هستی‌پژوهانه است.

۲.۳. امرِ غول‌آسا

یکی از ژرف‌ترین انگاره‌های «انبازها ... «، مفهومِ *das Riesige* است؛ چیزی که می‌توان آن را «امرِ غول‌آسا» نامید. امرِ غول‌آسا تنها بزرگیِ هندسی نیست. آنچه هایدگر در نظر دارد کیفیتی از چیرگی است که در آن:

اندازه‌ها بی‌کران می‌شوند؛ شتاب پیوسته می‌افزاید؛ انباشت جایِ ژرفا را می‌گیرد.

در جهانِ امروز، داده‌های کلان آشکارترین نمودِ این امرِ غول‌آسا هستند. میلیاردها داده در هر ثانیه فرآوری می‌شوند، پردازش می‌گردند و دوباره به‌ریختِ فرمان‌های رفتاری به جهان بازمی‌گردند. اینجاست که اندیشهٔ هایدگر شگفت‌آور می‌شود: او دهه‌ها پیش از پیدایشِ اینترنت و هوشِ دست‌ساز، ساختارِ بنیادینِ چنین جهانی را دریافته بود.

۳. هم‌رسیدگیِ ساخت‌فرمانی/مکینگی و هوشِ دست‌ساز

۳.۱. هوشِ دست‌ساز به‌سانِ ستیغِ رایانش‌پذیری

یکی از بنیادی‌ترین جداسازی‌های اندیشهٔ هایدگر، مرزبندی میانِ «اندیشیدن» (Denken) و «شمارش» (Rechnen) است. هایدگر بارها هشدار می‌دهد که جهانِ نو، اندیشه را هرچه بیشتر به شمارش فرومی‌کاهد. شمارش، هرچند گونه‌ای از کارِ اندام‌واری ذهن است، اما با اندیشیدن یکی

نیست. شمارش همواره در پیِ سنجش، اندازه‌گیری، برآورد و پیش‌بینی است؛ حال آنکه اندیشیدن، گشودگی به‌سویِ آن چیزی است که هنوز در چارچوبِ محاسبه نگنجیده است.

هوشِ دست‌ساز را می‌توان فرجامینِ پیروزیِ شمارش بر اندیشه دانست. هیوبرت درایفوس، در نقدِ دیرینه‌ترِ خود بر پروژهٔ هوشِ دست‌ساز، از همین‌جا آغاز می‌کند: خردِ آدمی، برخلافِ پیش‌انگاشتِ بنیادگذارانِ این رشته، بر پایهٔ نمادپردازیِ صوری و قاعده‌مند بنا نشده، بلکه در تنیدگی با پیکر و جهانِ زیسته شکل می‌گیرد؛ از این‌رو کوششِ رایانه‌ای برای بازتولیدِ خرد، از آغاز در برابرِ کاستی‌ای بنیادین جای دارد (Dreyfus, 1992). در سامانه‌های نوینِ هوشِ دست‌ساز — چه در یادگیریِ ژرف و چه در شبکه‌های زبانیِ بزرگ — همه‌چیز باید نخست به داده دگردیس شود. زبان، تصویر، آوا، رفتار، خواست، هراس، میل و حتی خاموشیِ آدمی، همه باید به ریزه‌های شمارشی فروکاسته شوند تا پردازش‌پذیر گردند.

در اینجا، پرسشِ بنیادین این نیست که «ماشین می‌اندیشد یا نه». پرسش این است: هنگامی‌که همه‌چیز تنها در افقِ شمارش فهمیده شود، **چه بر سرِ خودِ اندیشه می‌آید؟**

هوشِ دست‌ساز چیزی را «نمی‌فهمد»؛ بلکه هم‌بستگی‌ها را در داده‌ها می‌سنجد. این سامانه‌ها جهان را نمی‌گشایند؛ الگوهای آماری را بازمی‌سازند. این همان چیزی است که هایدگر آن را چیرگیِ *Rechenhaftigkeit* می‌نامد: **چیرگیِ سرشتِ شمارشی بر همهٔ ساحت‌های بودن.**

در چنین وضعی، زبان دیگر خانهٔ هستی نیست؛ مایهٔ خامِ پردازشِ زبانی است. آدمی دیگر گشودگی به‌سویِ هستی نیست؛ فرآورندهٔ داده است.

۳.۲. گشتل (Ge-stell) و هوشِ دست‌ساز

برای فهمِ ژرف‌ترِ هوشِ دست‌ساز، تنها مفهومِ ساخت‌فرمانی/مکینگی بسنده نیست؛ باید آن را با انگارهٔ دیگرِ هایدگر، یعنی «گشتل» (Ge-stell) نیز هم‌سنجید. گشتل نامِ آن شیوهٔ آشکارگی است که در آن جهان به‌ریختِ «اندوخته-پایندگی / ذخیرهٔ ایستاده» (Bestand) پدیدار می‌شود؛ چیزی که همواره آمادهٔ بهره‌برداری است. در جهانِ گشتلی:

- رودخانه دیگر رودخانه نیست؛ سرچشمهٔ نیرو است.
- بیشه دیگر بیشه نیست؛ انبارِ چوب است.
- زمین دیگر زمین نیست؛ ذخیرهٔ مایهٔ خام است.
- آدمی دیگر آدمی نیست؛ دارایی‌ای انسانی است.

هوشِ دست‌ساز این فرآیند را به ستیغ می‌رساند؛ زیرا اکنون حتی اندیشه به ذخیرهٔ پردازشی، زبان به انبارِ داده، خاطره به بانکِ داده، و احساس به نشانگرِ تحلیلی بدل می‌شود. در روزگارِ هوشِ دست‌ساز، نه‌تنها زیست‌جهان، بلکه خودِ آگاهی نیز به *Bestand* دگردیس می‌شود. اینجاست که *Machenschaft* و *Ge-stell* به یکدیگر می‌رسند:

ساخت‌فرمانی/مکینگی، بنیادِ هستی‌پژوهانهٔ جهانِ ساخت‌پذیر است و گشتل، ریختِ فناورانهٔ آشکارگیِ آن جهان.

۳.۳. داده‌های کلان و امرِ غول‌آسا

اگر بخواهیم روشن‌ترین نمودِ «امرِ غول‌آسا» را در جهانِ امروز نام ببریم، بی‌گمان باید به داده‌های کلان اشاره کنیم. روزانه میلیاردها جستار، هزاران میلیارد نشانهٔ رفتاری و انبوهی از تصویر، آوا و دادوستد در سامانه‌های رایانشی گرد می‌آید. اما امرِ غول‌آسا تنها انباشتِ داده نیست؛ چالش در دگرگونیِ چگونگی است.

در چیرگیِ امرِ غول‌آسا، چندی (کمیت) خود به راستی بدل می‌شود. هرچه بیشتر سنجش‌پذیر باشد، معتبرتر شمرده می‌شود. هرچه در قالبِ داده نگنجد، کم‌ارزش‌تر یا حتی بی‌وجود پنداشته می‌شود. در چنین جهانی، راز بی‌ارزش می‌شود، خاموشی بی‌معنا می‌شود و درنگ ناکارآمد می‌نماید. تنها آنچه سنجش‌پذیر است، ارزشمند می‌نماید؛ این همان **چیرگیِ امرِ غول‌آسا**ست.

۳.۴. فروکاستِ آدمی به داده

شاید ژرف‌ترین پیامدِ هوشِ دست‌ساز همین باشد. آدمیِ نوگرا از زمانِ رنه دکارت خود را سوژه‌ای می‌پنداشت که جهان را در برابرِ خویش می‌نهد و بر آن چیره می‌شود. اما هایدگر نشان داد که همین سوژه‌باوری، سرانجام خودِ آدمی را نیز به شیء بدل می‌کند. اینک در جهانِ رقمی، این فرآیند آشکار شده است. آدمی به دادهٔ رفتاری، الگوی کاربرد و ریزنشانگرِ زیستی فروکاسته می‌شود. آدمی دیگر «که» نیست؛ بیشتر «چه داده‌ای» است. این فروکاست تنها ساختاری یا دارایی‌شناختی نیست؛ هستی‌پژوهانه است. آدمی دیگر چونان دازاین (Dasein) فهمیده نمی‌شود؛ چونان واحدی پردازش‌پذیر در تارِ سامانه‌ها فهمیده می‌شود.

۳.۵. سرمایه‌داریِ پایشی و پندارِ چیرگی

در اینجا پیوند میانِ هایدگر و شوشانا زوبوف بسیار روشنگر است. زوبوف نشان می‌دهد که سرمایه‌داریِ نوین بر پایهٔ برون‌کشیِ رفتارِ آدمی بنا شده است؛ رفتار دیگر تنها رخدادی انسانی نیست، بلکه مایهٔ خامِ پیش‌بینی و مهندسی است (Zuboff, 2019). این همان چیزی است که هایدگر در سطحی ژرف‌تر دیده بود. آدمی می‌پندارد از فن‌ورزی بهره می‌برد، اما در حقیقت خود درونِ دستگاهِ ساخت‌فرمانی/مکینگی جای گرفته است. او دیگر فرمانروا نیست؛ او بخشی از گردشِ سامانه است. پندارِ چیرگی، در اوجِ خود، به ژرف‌ترین گونهٔ ناتوانی بدل می‌شود.

۳.۶. زیست آزمون در برابرِ Ereignis

هایدگر در بایترگه خرده‌گیریِ تندی بر مفهومِ *Erlebnis* دارد؛ چیزی که می‌توان آن را « زیست آزمون سطحی» نامید. آدمیِ نوگرا پیوسته در پیِ آزموده‌های تازه است: هیجان، برانگیختگی، خوشی، شوک و سرگرمی. اما این انبوهِ آزموده‌ها، به‌گونه‌ای ناهمساز، آدمی را از ژرف‌ترین ساحتِ بودن دور می‌کند.

سکوهای برساخته بر هوشِ دست‌ساز درست کارخانه‌های فرآوریِ زیست آزمون اند. سامانه‌های پیشنهادگر پیوسته خوراکِ تازه برای آگاهی فراهم می‌کنند. برآیند چیست؟ آدمی پیوسته سرگرم است، اما کمتر درنگ می‌کند؛ پیوسته برانگیخته است، اما کمتر می‌اندیشد؛ پیوسته می‌بیند، اما کمتر می‌نگرد. در چنین جهانی، (Ereignis) — یعنی آن گشودگیِ نابِ بودن — هرچه بیشتر از دسترس دور می‌شود.

۳.۷ بسته‌شدنِ راهِ شگفتی و زدوده‌شدنِ راز

یکی از ژرف‌ترین دریافت‌های اندیشهٔ واپسینِ هایدگر آن است که آدمی تنها در جایی می‌تواند به اندیشهٔ راستین راه یابد که هنوز چیزی برایِ او رازآلود، ناشناخته و شگفت‌آور باقی مانده باشد. آغازِ خردورزی نزدِ یونانیان با «شگفتی» (thaumazein) پیوند داشت. اما پایانِ متافیزیک غربی در جهانی رخ می‌دهد که در آن شگفتی پیوسته رنگ می‌بازد.

هوشِ دست‌ساز، در بنیادِ خود، در پیِ کاستنِ ناشناختگی است. هدفِ سامانه‌های هوشِ دست‌ساز این است که رفتار را پیش‌بینی کنند، خواست‌ها را پیشاپیش بشناسند، گزینش‌ها را مهندسی کنند و آینده را هرچه بیشتر به قلمروِ سنجش درآورند. در چنین جهانی، نادانستگی رفته‌رفته به کاستی بدل می‌شود. هر امرِ ناشناخته باید یا سنجیده شود یا زدوده گردد.

اما برای هایدگر، درست در همین نادانستگی است که شدنیِ اندیشه پدیدار می‌شود. اندیشیدنِ راستین از جایی آغاز می‌شود که آدمی بپذیرد همه‌چیز را نمی‌تواند پیش‌بینی کند. هوشِ دست‌ساز، اگر بی‌مهار در چمِ درونیِ خویش پیش رود، جهانی پدید می‌آورد که در آن شگفتی کم‌رنگ می‌شود، راز رنگ می‌بازد و پرسشگری پژمرده می‌شود. اینجاست که «فراموشیِ بودن» به اوجِ خود می‌رسد؛ زیرا پرسش از هستی تنها هنگامی زنده می‌ماند که آدمی هنوز بتواند در برابرِ امرِ ناشناخته درنگ کند.

۳.۸ ریشه‌یابیِ متافیزیک: پیوستارِ ساخت‌فرمانی/مکینگی و گشتل در ساحتِ هوشِ دست‌ساز

برای فرارفتن از خوانشی سطحی، باید گسست و پیوستارِ مفهومی میانِ اندیشهٔ دورهٔ میانیِ هایدگر (درانبازها ...) و اندیشهٔ واپسینِ او (در پرسش از فناوری) را واکاوید. پدیدارِ هوشِ دست‌ساز، درست همان حلقه‌ای است که در آن «ساخت‌فرمانی/مکینگی» به‌سانِ ریشه، و «گشتل» به‌سانِ میوه، به هم‌رسیدگی می‌رسند.

ساخت‌فرمانی/مکینگی در خوانشِ «انبازها ... »، خاستگاهی هستی‌پژوهانه دارد؛ این مفهوم توصیف‌گرِ وضعیتی است که در آن «بودن» در چنبرهٔ «ساخت‌پذیری» (Machbarkeit) اسیر می‌شود. در این ساحت، پیش‌شرطِ پدیدارشدنِ هر باشنده این است که بتوان آن را بازتولید کرد، دستکاری نمود و به قالبِ سازه‌ها درآورد. هوشِ دست‌ساز فرجامِ چم‌مندِ همین ساخت‌پذیری است. این فن‌ورزی بر این پیش‌انگاشتِ پنهان استوار است که ساختارِ شناختیِ آدمی، زبان، هنر و حتی خیال‌پردازی، اموری «ساختنی» و «بازسازی‌پذیر»اند. اگر خردِ آدمی در افقِ ساخت‌فرمانی/مکینگی به‌سانِ مکانیسمی ساخت‌پذیر فهمیده نمی‌شد، هرگز پروژه‌ای به‌نامِ هوشِ دست‌ساز پدید نمی‌آمد.

اما «گشتل» ریختِ تبلوریافته و نظام‌مندِ همین ساخت‌فرمانی/مکینگی در فازِ فن‌ورزیِ نوین است. اگر ساخت‌فرمانی/مکینگی افقِ فکریِ جهانِ ساخت‌پذیر باشد، گشتل دستگاهِ اجراییِ آن است. گشتل باشندگان را فرامی‌خواند تا خود را به‌سانِ «اندوخته – پایندگی / ذخیرهٔ ایستاده» عرضه کنند. هوشِ دست‌ساز این فرامانیِ گشتلی را از زیست‌جهانِ بی‌جان به درونِ سپهرِ روان و جانِ آدمی می‌کشاند. در این ساحت، داده‌کاویِ الگوریتمی، همان فرآیندِ «به‌چنگ‌آوری» (Nachstellen) و به‌بندکشیدنِ گشودگیِ دازاین است، و مدل‌های زبانیِ بزرگ، زبان را از مرتبهٔ «خانهٔ بودن» به مرتبهٔ یک *Bestand* — ذخیره‌ای از نشانه‌ها، توکن‌ها و بردارها — فرومی‌کاهند که همواره آمادهٔ برون‌کشی، بهینه‌سازی و کاربرد است.

بنابراین، هوشِ دست‌ساز ستیغِ فرگشتیِ تاریخِ متافیزیک است؛ جایی که ساخت‌فرمانی/مکینگی (شدنیِ ساختنِ همه‌چیز) از رهگذرِ گشتل (دگرگون‌سازیِ همه‌چیز به ذخیرهٔ محاسباتی)، سوژه‌باوریِ

دکارتی را به نهایتِ خود می‌رساند. آدمی که روزی خود را سوژه می‌دانست، اکنون در سامانه‌های هوشِ دست‌ساز، خود به مایهٔ خامی بدل شده که به‌دستِ ابر-سوژه‌ای نوین — الگوریتمِ خودکارساز — چارچوب‌بندی و کاربرده می‌شود.

۳.۹. دوگانگیِ افسون‌زدگی و افسون‌زدگیِ نو در روزگارِ وانهشِ بوش

پیوند میانِ ساخت‌فرمانی/مکینگی و زیست‌جهانِ نو، ما را به‌سویِ یک ناهمسازیِ ژرفِ هستی‌پژوهانه رهنمون می‌شود که می‌توان آن را دوگانگیِ افسون نامید. از یک‌سو، کارسازی عاملِ اصلیِ «افسون‌زدگیِ جهان» (Entzauberung) است. هایدگر در «انبازها ... » روشن می‌سازد که چگونه شمارش‌گری و چیرگیِ چندی، جهان را از شگفتی تهی می‌سازد. هنگامی‌که همه‌چیز ریاضی‌وار، روشن و پیش‌بینی‌پذیر شود، «راز» (Geheimnis) تبعید می‌گردد. هوشِ دست‌ساز با ادعایِ پیش‌بینیِ همه‌چیز — از الگوهای رفتاری گرفته تا ساختارِ پروتئین‌ها — جهان را به یک شبکهٔ عددیِ لخت و بی‌روح فرومی‌کاهد و وانهش بوش را به اوج می‌رساند؛ وضعیتی که در آن پدیدارها جلوه‌گریِ نابِ خود را از دست داده و تنها به پیامدهای آماری بدل می‌شوند.

اما شگفتیِ ساخت‌فرمانی/مکینگی در این است که درست در دلِ این افسون‌زدگیِ ریشه‌ای، یک «افسون‌زدگیِ نو و دروغین» (Verzauberung) پدید می‌آورد. هوشِ دست‌ساز در روزگارِ ما، با نقابی جادویی پدیدار شده است. این افسون‌زدگیِ نو در چند سطح رخ می‌دهد:

۱. **آدمی‌انگاریِ ماشین:** گفتارهای همگانی و رسانه‌ای، به این سامانه‌های آماری صفاتی چون «فهمیدن»، «آفرینندگی» و «آگاهی» می‌بخشند. این خود گونه‌ای بت‌پرستیِ نوین و فتیشیسمِ فناورانه است.

۲. **شبح‌وارگیِ هوش:** الگوریتم‌ها به‌سانِ نیروهایی نهانی، همه‌جا حاضر و همه‌دان بازنموده می‌شوند که گویی سرنوشتِ دگرگونی‌های فرهنگی را رقم می‌زنند.

این افسون‌زدگیِ نو، ژرف‌ترین لایهٔ پنهان‌کاریِ ساخت‌فرمانی/مکینگی است نه گشودگیِ راستین به‌رویِ رازِ هستی. این جادویِ دروغین، برایِ آن است که آدمی به فروکاستِ هولناکِ خویش پی نبرد. هنگامی‌که آدمی در برابرِ «شگفتیِ دست‌سازِ» ماشین سر فرود می‌آورد، در واقع در حالِ ستایشِ همان چمِ شمارش‌گری است که او را از دازاین‌بودن تهی کرده است. این افسون‌زدگیِ نو، نگاهِ آدمی را به «خیره‌کنندگیِ باشندگانِ دست‌ساز» می‌بندد تا «غفلت از بودن» (Seinsvergessenheit) کامل‌تر و بی‌سروصداتر رخ دهد. جهانِ رقمی، جهانِ پرزرق‌وبرق و پر از برانگیختگی‌های سطحی (Erlebnis) است، اما این پوییِ همیشگی سرپوشی است بر این راستینگی که زمین در ساحتِ هستی‌پژوهانهٔ خود به بیابان بدل شده است.

۳.۱۰. آموزشِ ماشینی به‌سانِ نمونهٔ آشکارِ نمادسازیِ ساخت‌فرمانی/مکینگی

بایسته است در اینجا نگاهی فراتر از کلیت‌ها بیفکنیم و به سازوکارِ فنیِ خودِ یادگیریِ ژرف بنگریم. در دلِ هر شبکهٔ عصبی، فرآیندی به‌نامِ «کمینه‌سازیِ زیان» (loss minimization) جای دارد؛ سامانه پیوسته می‌کوشد فاصلهٔ میانِ پیش‌بینیِ خود و برونداد را کمینه کند. این فرآیند، در ژرف‌ترین ریختِ خود، همان چیرگیِ سنجش‌گری است که هایدگر آن را پیش‌بینی کرده بود: هر چیز — از زیبایی تا راستگویی، از هنر تا مهر — می‌تواند در نهایت به یک تابعِ زیان (loss function) فروکاسته شود. این فروکاست، خود بازتابِ همان نگرشی است که ساخت‌فرمانی/مکینگی آن را بنیاد نهاد: **باور به اینکه هر پدیداری، هرچند ژرف و رازآلود، سرانجام به یک مسالهٔ بهینه‌سازی بازمی‌گردد.**

کالینن نیز، در نقدِ خود بر هوشِ دست‌ساز از چشم‌اندازِ هایدگری، الگوریتم را افزاری بی‌طرف نمی داند، بلکه شکلِ نوینِ همان ساخت‌فرمانی/مکینگی می‌داند که جهان را پیشاپیش به داده‌ای سنجش‌پذیر بازمی‌خواند (Kallinen, 2021).

۴. برآیندِ سخن: گذر به‌سویِ آغازی دیگر

بازخوانیِ «انبازها ... « در پرتوِ روزگارِ هوشِ دست‌ساز نشان می‌دهد که این فن‌ورزی را نمی‌توان تنها یک جهشِ فنی دانست. هوشِ دست‌ساز نمودِ فرجامینِ سرنوشتی بسیار دیرینه‌تر است: سرگذشتِ چیرگیِ ساخت‌فرمانی/مکینگی بر تاریخِ اندیشهٔ باخترزمین. این سرگذشت از جایی آغاز شد که هستی رفته‌رفته به حضورِ پایدار، سپس به ابژه، سپس به مایهٔ خام، و اکنون به داده فروکاسته شد. این فرآیند را می‌توان چنین دید:

ایده نزدِ افلاطون، سوژه نزدِ رنه دکارت، ارادهٔ معطوف به توان نزدِ فریدریش نیچه، و سرانجام ساخت‌فرمانی و گشتل نزدِ مارتین هایدگر.

هوشِ دست‌ساز نقطه‌ای است که در آن این تاریخ به یکی از کامل‌ترین نمودهای خود می‌رسد. در این جهان، همه‌چیز باید داده‌پذیر، شمارش‌پذیر، پیش‌بینی‌پذیر و مهارپذیر باشد. اما درست در همین‌جا بزرگ‌ترین آسیب پدیدار می‌شود. آسیبِ اصلیِ هوشِ دست‌ساز این نیست که روزی ماشین‌ها بر آدمی بشورند؛ این تصویر بیشتر افسانه‌ای رسانه‌ای است. آسیبِ راستین بسیار ژرف‌تر است: اینکه آدمی خود را نیز تنها در **افقِ داده و محاسبه** بفهمد. آنگاه آدمی دیگر پاسدارِ هستی نیست؛ بخشی از سامانهٔ رایانشی می‌شود.

۴.۱. چرا هنجار به‌تنهایی بسنده نیست؟

در روزگارِ ما بیشترِ کوشش‌ها برایِ مهارِ هوشِ دست‌ساز در قلمروِ هنجار انجام می‌شود: آیین‌نامه‌های اخلاقی، چارچوب‌های حقوقی، سازوکارهای نظارتی و مقرراتِ داده. همهٔ این‌ها بایسته‌اند، اما از دیدگاهِ هایدگری بسنده نیستند. چرا؟ زیرا این کوشش‌ها هنوز درونِ همان افقِ ساخت‌فرمانی/مکینگی می‌اندیشند. آن‌ها می‌پرسند: چگونه بهتر مهار کنیم؟ چگونه کم‌آسیب‌تر بسازیم؟ چگونه کارآمدتر تنظیم کنیم؟ اما کمتر می‌پرسند: این فن‌ورزی چه پیوندی با **راستیِ بودن** دارد؟ از این‌رو، راهِ رهایی تنها در بهبودِ فن‌ورزی نیست؛ چالش، دگرگونی در **شیوهٔ اندیشیدن** است.

۴.۲. درنگش و چرخش

هایدگر این چرخش را *Kehre* می‌نامد. چرخش، بازگشت به گذشته نیست؛ گریز از فن‌ورزی یا ویران‌کردنِ ماشین‌ها نیز نیست. چرخش یعنی دگرگونی در پیوندِ آدمی با آشکارگی. این دگرگونی تنها با گونه‌ای «درنگش» (Besinnung) شدنی می‌شود. درنگش یعنی مکث در برابرِ شتاب، خاموشی در برابرِ هیاهو، گوش‌سپردن در برابرِ فرمان‌دادن، و پذیرشِ راز در برابرِ چیرگی. در جهانی که همه‌چیز پیوسته در جنبش، سنجش و پردازش است، خودِ درنگ گونه‌ای ایستادگیِ هستی‌پژوهانه است.

رویارویِیِ راستین با هوشِ دست‌ساز، بایستهٔ گذر از این «افسون‌زدگیِ دروغین» است. آدمی باید دریابد که غول‌آساییِ داده‌ها و خیره‌کنندگیِ ماشین، جلوه‌ای از راستی نیست، بلکه ستیغِ

ساخت‌فرمانی/مکینگی است. «آغازی دیگر» (der andere Anfang) زمانی جوانه می‌زند که این جادویِ فناورانه واسازی (Destruktion) شود و آدمی، در پسِ این هیاهویِ محاسباتی، دوباره به «تهی‌بودگی» و «بی‌پناهیِ» اصیلِ خود در برابرِ هستی پی ببرد. تنها از رهگذرِ این ویرانیِ آگاهانهٔ افسونِ دروغین است که می‌توان به درنگش و وارستگی (Gelassenheit) دست یافت.

۴.۳. آغازی دیگر

اندیشهٔ واپسینِ هایدگر سرانجام به آمادگی برایِ «آغازی دیگر» راه می‌برد. آغازِ نخستِ تاریخِ باخترزمین با یونانیان رخ داد؛ اما این آغاز، در دلِ خود بذرِ فراموشیِ هستی را نیز داشت. آغازِ دیگر تنها زمانی شدنی می‌شود که آدمی از خوابِ چیرگی بیدار شود؛ یعنی دریابد که همه‌چیز نباید سنجیده شود، همه‌چیز نباید پیش‌بینی شود و همه‌چیز نباید مهار شود. برخی چیزها تنها در رازِ خویش آشکار می‌شوند.

هوشِ دست‌ساز، اگرچه می‌تواند ستیغِ فراموشیِ هستی باشد، هم‌زمان شاید ما را ناگزیر سازد تا بنیادین‌ترین پرسش‌ها را دوباره طرح کنیم. شاید درست در اوجِ چیرگیِ سامانه‌های رایانشی، شدنیِ بازگشتِ پرسش از هستی دوباره پدیدار شود. این همان امیدِ نهفته در اندیشهٔ واپسینِ هایدگر است؛ گشودگی به پیوندی دیگر با هستی نه نابودیِ فن‌ورزی.

در چنین پیوندی، آدمی دیگر تنها شمارش‌گرِ داده‌ها نیست؛ او بارِ دیگر می‌تواند آن شود که هایدگر نامش را چنین می‌گذارد: پاسدارِ راستیِ هستی.

۵. بن‌مایه‌ها

- Heidegger, Martin. *Beiträge zur Philosophie (Vom Ereignis)*. Gesamtausgabe 65. Frankfurt am Main: Vittorio Klostermann, 1989.
- Heidegger, Martin. *Contributions to Philosophy (Of the Event)*. Translated by Richard Rojcewicz & Daniela Vallega-Neu. Bloomington: Indiana University Press, 2012.
- Polt, Richard. *The Emergency of Being: On Heidegger's* Contributions to Philosophy. Ithaca: Cornell University Press, 2006.
- Vallega-Neu, Daniela. *Heidegger's Contributions to Philosophy: An Introduction*. Bloomington: Indiana University Press, 2003.
- Dreyfus, Hubert L. *What Computers Still Can't Do: A Critique of Artificial Reason*. Cambridge, MA: MIT Press, 1992.
- Zuboff, Shoshana. *The Age of Surveillance Capitalism: The Fight for a Human Future at the New Frontier of Power*. New York: PublicAffairs, 2019.
- Kallinen, Tobias. "Algorithm as Machination: A Heideggerian Critique of Artificial Intelligence." *Philosophy & Technology*, vol. 34, 2021, pp. 1–19.